

بچه‌های ماه

فصلنامه آموزشی، سرگرمی و اطلاع رسانی مؤسسه مهر امام هادی (ع)
بهار ۱۳۹۷ شماره ششم قیمت ۱۵۰۰ تومان



بهار گل نرگس

بهار با شکوفه هایی به رنگ سپیدی گل نرگس چشمک زنان بر روی شاخه ها خودنمایی می کند و بهار را زیبا تر و چهره شهر را شادتر می کند بابوی بهار انتظار گل برای رویدن به پایان می رسد. زمین پیراهن نو برتن می کند شکوفه ها به شهرلبخند می زنند و آغاز فصلی نو را مژده می دهند و امید را دردل همه چون بذر می کارند. اما بهاری که همه منتظر وصال منجی عالم بشریت هستیم کی از راه می رسد؟! فصل خزان انتظار از بوی مهدی صاحب الزمان (عج) بهار می شود از بوی اوست که زمینی جانی دوباره می گیرد و امید دیدار را دردل منتظران زمزمه می کند همه ی اهل زمین در فصل شکوفتن یگانه فرزند نرجس خاتون بهار راجشن می گیرند و ای تو که به دنیا آمدنت خود مژده ی بهار عالمی بود کدام بهار ظهورت را بهارتر می کند؟؟ و در آن بهار ظهورت پرندگان آمدنت را بر همگان تبریک گویند... و از بوی پیراهن گل نرگس، گل

ها جان تازه ای گیرند... صاحب عصر، نوید آمدنت در زمین خود سرشار از برکت و خیر است و امید است که دردل آدمیان چون دانه ای جوانه می زند. یا مهدی بیا و جهان را با آمدنت چون گلستان زیبا کن... یا مهدی ادرکنی...

صدیقه نظری

تلفن داشت میگفت که میخواد بره دریا
...شمال... از خوشحالی از جا پریدم و چرخی
دور تنگ زدم به قاب عکسی که از دریا بود نگاه
کردم و محو تماشای این قاب شدم و انگار
پیرمرد هم متوجه شده بود... پیرمرد نگاهی به
من انداخت و لبخندی زد، ما رو داخل جعبه ای
گذاشت پس از ساعت ها این ور و اون ور شدند
به جای بسیار زیبایی رسیدم من و تپلی از
خوشحالی دور هم میچرخیدیم... دریا در چند
قدمی ما بود پیرمرد ما را در آب سرد و
خوشمزه دریا رها کرد و برایمان دست تکان
داد ماهم برای تشکر بوسه ای بر انگشتان پای
پیرمرد که داخل آب بودند زدیم... به تپلی
لبخندی زدم و گفتم اون واقعاً آدم خوبی... حالا
بیا مسابقه تپلی با خنده گفت: تا کجا؟؟... با
خوشحالی گفتم: تا بی انتها...

رویا محمودی

باز هم دریا با وسعت بیکرانیش، هر جا که دلم
بخواد میروم، به هر سو که بخوام شنا می کنم
... ناگهان صدای تپلی مرا از خواب پراند... باز
هم این تنگ ماهی کوچک... تپلی با عجله در
حالی که چند حباب کوچک ساخت گفت زمان
کمی به تحویل سال مانده زود باش زود باش ما
هم باید زمان تحویل سال دعا کنیم، مطمئن باش
دعامون بر آورده میشه ... اینو خودم از اون
پیرمرد شنیدم که چهره ی مهربونی داره برای
همین فکر می کنم راست میگه... لبخند کجی
زدم و با بی حوصلگی دور تا دور تنگ شنا کردم
و گفتم اووف چقد تو زود باوری خیلیا قیافه
خوب و مهربونی دارند اما درونشون مثل یه
گره وحشیه... بال هامو باز کردم و چند تا حباب
بزرگ بیرون دادم ... تپلی ترسید و سریع زیر
یکی از صدف ها قایم شد، خنده ایی کردم و
گفتم: ای ترسو... تپلی با عصبانیت بیرون آمد و
گفت: بی مزه... زنگ خانه به صدا در آمد و یه
عالمه آدم اومدن خونه ی پیرمرد زمان تحویل
سال به دریا فکر کردم و از ته قلب از خدا
خواستم که آزاد بشم و برم در دل دریای
بیکران شنا کنم ... آمین (سال تحویل شد)... با
تپلی چند تا حباب دادیم و سال نو را بهم تبریک
گفتم... ۱۲ روز گذشت... ماهی قرمزی بیدار شو
بازم خواب دریا رو داری میبینی زود باش خبر
خوبی برات دارم ... چیه چیشده... پیرمرد با



و فکر کن که چه تنهاست
اگر ماهی کوچک،
دچار آبی دریای بیکران باشد.
چه فکرنازک غمناکی!

سهراب سپهری

معبودم سلام...

باز هم ماه مهمانی و مهربانی تو شروع شده است و بندگانت را به ضیافت عشق و عشق بازی معبودشان دعوت کرده ای...

دوباره، سفره ای که به وسعت بخشندگی خداست پهن شده است و منو تو اگر لایق باشیم دعوت صاحب خانه را لایق می گوئیم...

می گویند مهمان حیب خداست و چه لذتی بهتر از اینکه دوست وهم نشین خالقمان باشیم خدایی که عاشق بنده هایش است و درهای رحمتش را همیشه برایشان باز گذاشته است...

خدایا! به من بیاموز که در این شب ها دعا کنم 'عمل کنم' و شجاع باشم، به من بیاموز تا دشواری های راه را پیمایم و سرانجام در نور بیکران تو محو شوم...

آنجا که (من) ناپدید می گردد و فقط (تو) بر جای میمانی...

معبودم! در خاموشی به سوی تو می آیم سکوت

'ستایش من است' سکوت نیایش من است

سکوت آیه های ستایشی است که برای

تو میخوانم تو صدای سکوت مرا

میشنوی و پاسخ تو سکوت است

سکوتی پر معنا و روشن معبودم

تو بر همه چیز آگاهی پس باشد

که من نیز به اقیانوس آگاهی

روح پیوندم... آمین

زکيه کریمی

فصلنامه بچه های ماه

فصلنامه

بچه های ماه

دعایم فیما الی

نبض حیات

به پاس این لطف الهی
که حق دانا بخشیده بر ما آبی
بیا تا قدرش را ما نیز بدانیم
که در بحران بی آبی نمائیم
ندیم بیهوده آبی را هدر
که این حق است برای نسل های دگر
برای داشتن این نعمت الهی
کنیم در مصرفش صرفه جویی
نجات آب بر ما وظیفه است
بباید تا قدرش را بدانیم
که بحر نجاتش همت گذاریم
اگر قدر و بهایش را ندانیم
دگر رخ زیبایش را نبینیم
امینه کریمی





منم که حوصلشو نداشتم خیلی خلاصه گفتم سرکارم دیر شده هنوز حرفم کامل نشده بود که یهو زد زیر خنده و گفت ای بابا داداشه مارو باش من دیروز مخ صابکارمو زدم و با رفقام کارو کلاس عصرمو پیچوندیم، رفتیم صفا سیتی و یه قلیون زدیم تو رگ که با چنتا از این فضانوردا (معتاد ب قرص) دعوامون شد اوضاعمون داشت بالا می گرفت که معلوم نبود کی انتن شده و زنگ زده بود مأمورا، که سه سوته چنتا کاکتوس و فلفل سبز مزاحم ریختن سرمون و مام سه سوته جیم شدیم از تشبیه مأمورای انتظامی و بسیجیا ب کاکتوس و فلفل سبز خندم گرفته بود که یهو انگار که تازه چشمش به پسر بسیجی صندلی جلو افتاده بود بلند گفت عه قیافه هاشون مثل همین بود و شروع کرد به قهقه زدن و بعد رو به من گفت اینا یه سری آشغالن که جاشون تو سطل زباله س نه اینجا اون پسر بسیجی که تا الان ساکت بود برگشت عقب و یه

سوار تاکسی شدم و میخواستم برم سرکار دیرم شده بود و کمی استرس داشتم صندلی جلو یه جوون بسیجی نشسته بود و منم صندلی عقب نشسته بودم ولی چون اونقدر پول نداشتم که دربست بگیرم بیخیال این شدم که به راننده تاکسی که سر خیابون واسه یه مسافر دیگه نگه داشت اعتراض کنم توی حال خودم بودم که یهو یه بچه هیولا رو دیدم که سوار تاکسی شد از اونایی که انگار دستشونو تو پریز برق کرده بودن و ابروهاشونم با قمه ورداشته بودند و الحق آرایشگر ماهری بود شاید خواهر منم اونقدر خوب نمیتونست ابروهاشو تمیز کنه تیپشم که چی بگم انگار از سومالی اومده بود شلوارش پاره پوره بود و خودشم عین باتری قلمی خلاصه بگم با آرایشی که کرده بود خودشو از اصغر آقا تبدیل به سوسن خانوم کرده بود یه دقیقه نگذشته بود که خیلی خودمونی به من گفت چته داداش انگار نگرانی؟

نگاهی انداخت و گفت نمیدونم الان دارم
 با یه مرد صحبت میکنم یا یه خانوم ولی
 اگه تو الان انقد راحت نشستی و داری
 داستان تعریف می کنی به لطف چنتا از
 همین فلفل سبزاس که بجای اینکه برن
 تو سطل زباله رفتن جنگ و جوشونو
 بخاطر من و شما دادن با تموم شدن
 حرفش، بچه هیولا با عصبانیت گفت: آره
 همین شما و امثال شماهایی که یه متر
 ریش میزارید و مردمو میچاپین لابد
 باباتم مثل تو فلفل سبزه و با هاپولی
 کردن ماها خرپول شده پسر بسیجی با
 شنیدن حرفاش لبخندی زد و گفت: اره
 پدرم فلفل سبزه ولی با این گزایی که از
 دوران جنگ واسش یادگاری مونده
 نتونسته پول شمارو هاپولی کنه و خرپول
 بشه بعد این حرفش سکوت عجیبی کل
 تاکسیو گرفت بچه هیولام که جا خورده
 بود پوزخندی زد و چیزی نگفت راننده
 تاکسی هم با تعجب هرازچند گاهی یه
 نگا به صندلی جلو و یه نگاه به صندلی

عقب می کرد اون روز بعد رسیدن
 سرکارم همش تو فکر بودم و به این فکر
 می کردم که رزمنده های زمان جنگ چیا
 میپوشیدند و کجا میرفتند و ما چیکار می
 کنیم و کجا میریم پاتوق اونا مسجد و
 نماز جمعه بود و پاتوق ماها قهوه خونه و
 ویلای لب دریا اونا سرودای انقلابی گوش
 می دادن و ما آهنگای مسخره اونا
 دغدغشون دین و ناموسشون بود و ما
 فضای مجازی و تیمون اونا قرآن و
 مفاتیح میخوندن و ما... اونروز خیلی فکر
 کردم به اینکه چیشد و چرا ما به اینجا
 رسیدیم...!؟

فاطمه مبارز



گزارش :

۱۷ اسفند ماه ۹۶، مؤسسه مهر امام هادی (ع) برای بیست نفر از بچه ها در مقاطع ابتدائی (کلاس های سوم تا پنجم) بازدیدی از کانون فکری کودک و نوجوان واقع در خیابان ۱۵ خرداد را در نظر گرفتند. ساعت ۱۰ صبح اول سرویس ، بچه های ساکن شهرقائم را سوار کرده و بعد به خیابان کلهری آمده و عده ای دیگر از بچه ها را سوار کرد و به سمت کانون راه افتادند. درون سرویس علاوه بر بچه ها و سرپرست بچه ها (خانوم فردوسی) یک عکاس و یک گزارش نویس هم حضور داشتند .

زمانیکه رسیدیم همه مرتب و منظم پیاده شدند. کنار درب ورودی مسوول کانون که خانومی بودند و هنگام ورود خیلی صمیمی خوشامد می گفتند و بچه ها را به داخل کانون هدایت می کردند .

خانوم گیمدی نیز بعد از تبریک ولادت حضرت زهرا (س) و امام خمینی از بچه ها خواست تا چادر و وسایل دیگر که دستو پاگیر شان بود را در گوشه ای از سالن که جالباسی گذاشته شده بود بگذارند و برای چند دقیقه آزادانه از کل کانون بازدید کنند و بگردند. کانون فضایی کاملاً شاد و خلاقانه داشت به طوری که نگاه هر بیننده ای را می دزدید بچه ها خوشحال و کنجکاوتر از همیشه این طرف و آن طرف می رفتند و با

هیجانی خاص تماشا می کردند. بعد از دید زدن کل کانون به دیدن یک نمایش عروسکی دعوت شدیم.

بچه ها آرام و صمیمی کنار هم روی صندلی های کوچک نشستند و یک نمایش شاد و اخلاقی را دیدند هنگامی که سرودی توسط عروسک پسر خوانده می شد با شور دست می زدند و هماهنگ در کنار هم سرودی می خواندند. بعد از نمایش بچه ها را به بخش دیگر کانون هدایت کردند که چیدمان صندلی و میز هایش با بخش قبلی متفاوت بود در این بخش بچه ها قرار بود سازه ای را با دست خودشان بسازند (گیره روسری).

به نظرم این بخش از برنامه شان عالی بود چون باعث تولید انرژی مثبت خاصی شده بود. بین بچه ها لوازم مورد نیاز ساخت سازه توزیع شد (گیره ، مهره های رنگی، یک حلقه کوچک و یک فلز سوزنی مانند که نگهدارنده مهره ها بود) بچه ها با کنار هم قرار دادن مهره ها و وسایل دیگر آن و با کمک مسوولین گیره های زیبایشان را درست کردند.

با تمام شدن ساخت گیره ها، بچه ها به بخش قبلی برگشتند و مسوولین کانون به هر کدام از بچه ها یک شال سبز هدیه دادند و از آن ها خواستند تا خودشان شال هایشان را به وسیله گیره هایی که ساختند به بهترین شکل ببندند، بچه ها بعد از بستن شال هایشان کنار سفره ی

هفت سین یک عکس دسته جمعی انداختند و بعد با نظم سر جای خود نشستند و مسؤول عزیز شروع به صحبت کرد ساعت حدود ۱۱ ربع بود اولین بحث هاشون معرفی کتاب بود، کتاب هایی درباره ی زندگی نامه ی حضرت زهرا (س) و بعد اعلام کرد که یک مسابقه بر پا می شود که موجب آشنایی بیشتر ما با القاب حضرت زهرا (س) می شود این بخش هم جذاب و هیجان انگیز بود. روی یک تخته وایت برد تعدادی از القاب این بانوی بزرگوار به همراه معانیش نوشته شده بود شرکت کننده جلوی دستگاه لرزش سنج ماریچ می نشست با رسیدن به انتهای هر مرحله شماره یادداشت شده در مسیر طی شده را باید می خواند و اسمی که به همان شماره در تابلو یادداشت شده بود را به معنی اش متصل می کرد در صورتی می توانست که به مرحله بعد برود که جواب سؤال مرحله ی قبل را داده بود. بعد از اینکه همه ی بچه ها این بازی جذاب و جالب را انجام دادند ... ساعت ۱۱:۳۵ یک زنگ تفریح چند دقیقه ای داده شد تا بچه ها به حیاط بروند و استراحت کنند و در آخر نیز مسؤولین کانون از بچه ها با کیک هایی به شکل گل پذیرایی کردند و با تغییراتی ساده خود را در دل بچه ها جا کردند و در راه برگشت نیز کام همه با خوردن بستنی که موسسه تهیه کرده بود شیرین شد.

الهام حسینی



بهار

می دَوم میان دشت
 باد بهاری تار تار موهایم را می رقصاند
 میخندم با صدای بلند
 آری بهار آمده
 مژده دهید زمین را
 یار قدیمی آمده
 رود زیبا
 درخت زیبا
 گل زیبا
 زیبایی قل قل می کند
 خوشحالم... خوشحال است
 شکر که همه خوشحالند

زهرا منطقی

منتظران خسته

هر روز که می گذرد بیشتر دلتنگ توام
 آخر چرا نمی آیی؟ من فقط فکر توام
 چشم شده یه کاسه خون، دلم گرفته از همه
 آخر چرا نمی آیی؟ این همه انتظار کمه
 هر روز هفته را فقط به انتظار جمعه ام
 آخر چرا نمی آیی؟ از انتظار خسته ام
 دلم می خواد پر بکشم برم به سوی جمکران
 آخر چرا نمی آیی؟ بین گرفته آسمان
 با هر غروب که می شود هوا بازم گرفته است
 آخر چرا نمی آیی؟ این جمعه هم گذشته
 است!!!

معصومه رضایی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

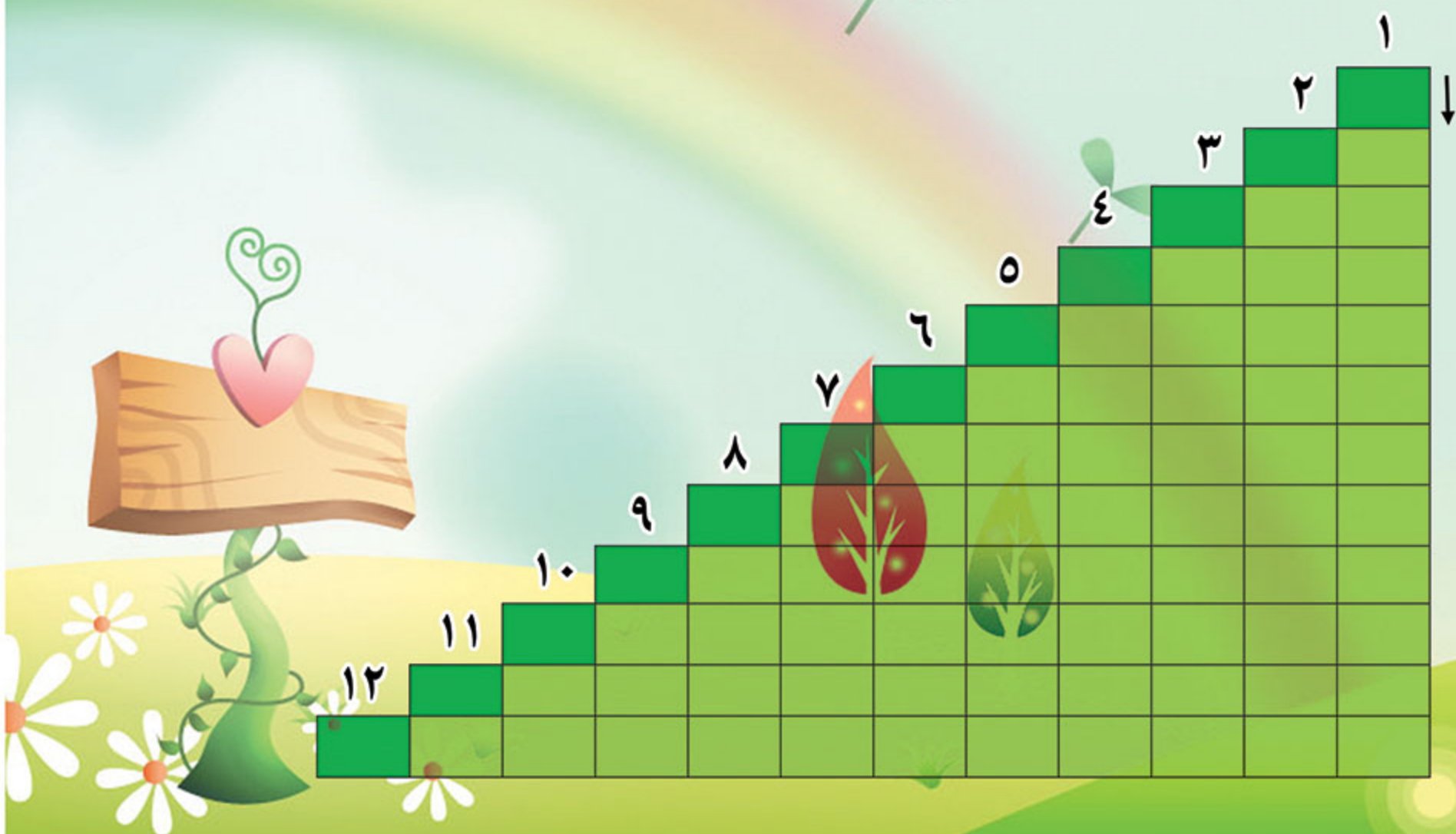


- ۱) نام دیگر عید غدیر خم است.
- ۲) وکیل امام حسن عسکری (ع) در قم بوده است.
- ۳) از القاب حضرت زهرا (س) است.
- ۴) یکی از آثار عطار نیشابوری است.
- ۵) از القاب پیامبر اکرم (ص) است.
- ۶) نام قبیله پیامبر اکرم (ص) است.
- ۷) پرندگان که به امر خدا با لشکر ابرهه جنگیدند چه نام داشتند؟
- ۸) نام دیگر نفس سرزنشگر است.
- ۹) امام صادق (ع) چه روغنی را شفای هفتاد درد دانسته است.
- ۱۰) قاتل نمرود چه حیوانی بود؟
- ۱۱) از ته دل می کشد.

۱۲) سوره قلم با..... شروع میشه.

رمز جدول

فاطمه خدابخش



علمی:

مضرات آشامیدن آب در حالت ایستاده در شب و روز:

امام صادق (ع) می فرمایند: ایستاده آشامیدن آب در روز غذا را گوارا می سازد و ایستاده آشامیدن آب در شب زرد آب می آورد.

پژوهشگران و دانشمندان ، پس از تحقیق و پژوهش به این نتیجه رسیده اند که نوشیدن آب در حالات ایستاده و نشسته در شب و روز می تواند چه ضرری و فوایدی برای بدن داشته باشد. از نظر علمی نوشیدن آب به صورت ایستاده در شب باعث ضربه ی شدید به انتهای مری شده و در طولانی مدت اسفنکتر انتهای مری و ابتدای معده شل و سفت می شود در نهایت این اتفاق منجر به بیماری رفلکس مری می شود. این تنها مشکل جدی شما نخواهد بود در ادامه مشکلات و عوارض دیگری را نیز به همراه خواهد داشت مانند بیماری

ورم مفاصل (آرتریت)، سوء هاضمه، عدم رفع تشنگی، اختلال در کارکرد کلیه ها و پاشیدن آب به دیواره معده و اسیدی شدن بدن که از عوارض ایستاده آب خوردن در شب است.

هر بار که دری از علم به روی بشر گشوده می شود تازه انسان به حقانیت و معجزه کتاب خدا و رسول آن پی می برد. این کشفیات که در چند سال اخیر توسط پژوهشگران کشف و این در حالی است که پیامبر و امامان ما در ۱۴۰۰ سال قبل نحوه ی صحیح آشامیدن آب را بیان کرده بودند که نشان از عظمت و کامل بودن دین اسلام را می دهد.



کیک بستنی

مواد لازم:

بیسکویت پتی پور ۳ عدد

بستنی خانواده ۱ عدد

پسته برای تزیین

نسکافه برای تزیین

کاکائو برای تزیین

طرز تهیه:

ابتدا یک ردیف بیسکویت ها را بطور یک دست روی سینی می چینیم سپس بستنی ها را که به صورت لایه لایه برش زدیم بر روی بیسکویت ها قرار می دهیم، دیگر لایه ها را نیز به همین صورت درست می کنیم وقتی لایه هایی که درست کردیم تمام شد با بستنی رو و کناره های آن را می پوشانیم تا لایه های بیسکویتی دیده نشود و در آخر با پسته و مواد تزیینی دیگر آن را تزیین می کنیم سپس آن را به مدت دو ساعت در یخچال می گذاریم و بعد از آن کیک بستنی شما آماده است.

سمیرا نصاری



معرفی کتاب:

پنجره چوبی



پنجره ی چوبی ایی مسیر زندگی دختری را عوض کرد دختری که معتقد به هیچ چیزی نبود گویی یک فرشته الهی به نام مهدی ، پا به زمین گذاشته و دخترک را از این گمراهی نجات داد ...مهدی پسری بسیار مومن که باعث می شود دختر پا به مسیر

الهی بگذارد و آینده و آخرت خود را نجات دهد و به سعادت برسد.... همانند زلیخا که میخواست به عشق زمینی برسد ، اما به واسطه ی عشق زمینی به عشق الهی رسید ... کتابی بسیار زیبا که تورا هم به راه الهی خواهد ، رساند . کتابی که باعث می شود پنجره ی چوبی زندگی ات به پنجره ی بهشتی و الهی تبدیل شود...

جام جهانی در جوادیه

کتاب جام جهانی در جوادیه در مورد یک بازی فوتبال دوستانه است اما در یک اتفاق عجیب و ناباورانه چند تیم خارجی هم در این بازی شرکت می کنند. اسم این مسابقه راجام دوستی گذاشتند و واقعاً نام مناسبی را انتخاب کردند چون در این مسابقه چیزی جز دوستی دیده نمی شود.

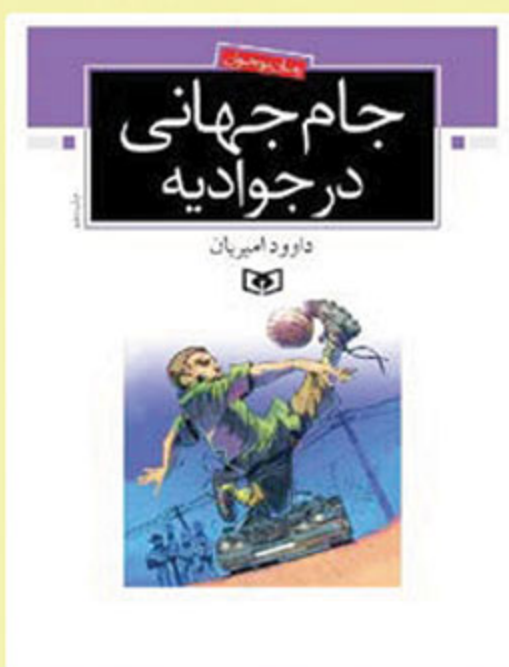
دوستی که نشأت از ذات و دل پاک نوجوانان گرفته شده است.

هدف جام دوستی برنده شدن و به دست آوردن جایزه مورد

نظر نیست بلکه به نمایش گذاشتن چهره ایی دیگر از فوتبال که با فداکاری آمیخته شده است.

جامی که در آن رنگ زبان ملیت فرقی نمی کند و این قلب آن هاست که بازی را می برند.

زینب حسینی



مسابقه نقاشی ایتمام :

هر سال مسابقه نقاشی ای بین همه بچه های ماه برگزار می شود. امسال حدود ۱۰۰۰ نقاشی در مسابقه شرکت کردند. از این تعداد ۱۴ نقاشی (به برکت نام ۱۴ معصوم ع) با توجه به سن بچه ها انتخاب و در وبسایت موسسه قرار داده شد و بازدید کنندگان ۵ نقاشی را به عنوان برگزیدگان مسابقه انتخاب کردند.

نفر اول زکیه خانم ۱۳ ساله با کسب ۲۰ درصد آراء



نفر دوم: زکیه خانم ۱۹ ساله با کسب ۱۳ درصد آراء



نفر سوم: آقا محمد علی ۱۳ ساله با کسب ۱۳ درصد آراء



نفر پنجم: فرزانه خانم ۱۶ ساله با کسب ۱۰ درصد آراء



نفر چهارم: فاطمه خانم ۱۰ ساله با کسب ۱۲ درصد آراء



با تکمیل کردن این عکس از مؤسسه جایزه بگیرید



بچه‌های ماه



سردبیر: نسیم قربانی
اعضای تحریریه: زکیه کریمی، آمنه کریمی
رویا محمودی طیبه مرتضوی، الهام حسینی
، ملیحه حسینی فاطمه مبارز، امینه کریمی
، معصومه رضایی، فاطمه خدابخشی
، رقیه حسینی، راضیه قربانی
سمیرا انصاری، صدیقه نظری

آی گپ: @NASLmah

ایمیل: 313zahraabdi@gmail.com



دوستان می توانند عکسهای خود را از طریق آی گپ به آدرس (@NASLmah) ارسال نمایند.

